

اندیشه سیاسی و مسائل زنان در ایران: ضرورت و امکان

زهرا داورپناه^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۸

چکیده

بخش قابل توجهی از ادبیات داخلی در موضوع زنان از سوی جریانهای مختلف، واجد جنبه‌های سیاسی است. از جمله ادبیات روشنفکری دینی، فمینیسم اسلامی و حتی بسیاری از مباحث از منظر اسلامی نقطه تقاطع بحثهای سیاسی و جنسیتی هستند. ولی علی رغم وجود اشارات و توجهات، کمتر شاهد صورت بندی "فلسفی" و از جنس "اندیشه" سیاسی از مسائل حوزه جنسیت و خانواده هستیم. به علاوه بیان‌های سیاسی از این موضوعات اغلب به شکل سطحی و گاه مبتذلی، سیاسی است، یعنی غالباً عرصه برچسب زنی، دشمن سازی، مظلوم نمایی، نفرت پراکنی، جلب آرا و حمایت زنان به شکل لحظه ای و نمایشگرانه یا ژست همراهی برای جریان‌های خارجی است.

مباحث اصیل تر و یا انقلابی تر و اسلامی تر نیز اغلب در چنبره مقدمات و دوگانه‌هایی چون خانه یا جامعه، ولایت مرد یا زن، حاکم زن یا مرد و امثالهم می‌مانند. این گروه‌ها، تفاسیر، مفاهیم محوری و منازعات ایشان را به شیوه‌های مختلف می‌توان مورد مطالعه قرار داد. پژوهش‌های تاریخی، حقوقی، دین پژوهانه یا اجتماعی هر کدام زوایایی از مباحث زنان را روشن تر می‌کنند. در این مقاله تلاش می‌شود "اندیشه و فلسفه سیاسی" به مثابه منظر ضروری دیگری پیشنهاد شود، منظری که می‌تواند به صورت بندی نظری، تاریخ مفهومی، تحلیل‌های بنیادی و در بهترین حالت تجویزها و شناخت‌هایی نسبت به آینده مسائل زنان منجر شود، یعنی دقیقاً امری که در تحلیل سیاسی سطحی، دشواریاب یا مفقود است.

۱. استادیار پژوهشکده زن و خانواده، قم / davarpanah@wfr.ac.ir



مقدمه و بیان مساله

بخش قابل توجهی از ادبیات داخلی در موضوع زنان از سوی جریانهای مختلف، واجد جنبه‌های سیاسی است. از جمله ادبیات روشنفکری دینی، فمینیسم اسلامی و حتی بسیاری از مباحث از منظر اسلامی نقطه تقاطع بحثهای سیاسی و جنسیتی هستند. ولی علی رغم وجود اشارات و توجهات، کمتر شاهد صورت بندی سیاسی از مسائل حوزه جنسیت و خانواده هستیم. به علاوه بیان‌های سیاسی از این موضوعات اغلب به شکل سطحی و گاه مبتدلی، سیاسی است، یعنی غالباً عرصه برچسب زنی، دشمن سازی، مظلوم نمایی، نفرت پراکنی، جلب آرا و حمایت زنان به شکل لحظه ای و نمایشگرانه یا ژست همراهی برای جریان‌های خارجی است.

مباحث اصیل ترو یا انقلابی ترو اسلامی تر نیز اغلب در چنبره مقدمات و دوگانه‌هایی چون خانه یا جامعه، ولایت مرد یا زن، حاکم زن یا مرد و امثالهم می‌مانند و تنها وقتی به مسائل نوپدید توجه می‌کنند که از سوی جریانهای خارجی یا منازع مورد بازخواست قرار بگیرند. لذا این مباحث کمتر تولیدی و ابداعی و بیشتر واکنشی هستند. هم چنین غالباً درگیر پاسخ به "شبهات" هستند؛ تا پرداختن به مسائل عینی و نوپدید زنان. به بیان دیگر گفتمان رسمی در موضوع زنان درغیاب جبرهای بیرونی و داخلی ترجیح می‌دهد امور به سکوت و اجمال طی شوند. ولی به مرور زمان و با تحولات مختلف از جمله تغییرات خود کنشگران و اندیشمندان سیاسی، رفت و آمدها و گفتگوهای بین المللی در عرصه زنان، ظهور رسانه‌های نو و گسترش فضای اعلام نظر، مباحث و آرای متنوعی مجال حضور یافته و این عرصه نیز در حال گسترش است.

هم چنین صرف نظر از برخی جریان‌های شدیداً ستّی، بیشتر جریانهای انقلابی حداقل به شکل بسیط به حضور و فعالیت زنان نگاهی مثبت دارند و آن را در عداد دستاوردهای انقلاب اسلامی برای زنان می‌شمارند. برخی از ایشان همه چیز را در مسیر رشدی طبیعی و عملایی نیاز از مداخله می‌بینند و معتقدند جمهوری اسلامی و زنان پایه پای هم در حال رشد هستند. برخی با توسعه معنای سیاست به هر فعالیت اجتماعی، تقریباً هر فعالیت زنانه ای را نشانه پیشرفت انقلاب اسلامی در حوزه زنان و امر سیاسی می‌شمرند. از تعداد زنان در عرصه‌های علمی تا حضور ایشان در مناسک دینی،

از درصد دختران دانشجو تا روضه‌های خانگی همه و همه در نظرایشان تصویری دلپذیر از نسبت انقلاب و زنان است. این گروه معمولاً نسبت به مشکلات یا اتفاقات حوزه زنان حساسیت چندانی ندارند. برخی هم معتقدند زنان خود باید مسائل مربوط به صنف خود را برطرف کنند و حتی اگر در واقعیت - نه رسانه‌ها و برداشتها - مشکلی مربوط به حوزه زنان وجود دارد، مسئولیت ایجاد و لذا حل و فصل آن متوجه خود زنان است.

هم چنین گروهی منتقد غیرمعارض وجود دارد که شامل انقلابیان جوان به خصوص زنان کنشگر و انقلابیان گذشته می‌شود. این افراد قائل به ناتمامی ظرفیت انقلاب اسلامی در رابطه با زنان هستند. آنها معتقدند انقلاب، شروع جریان‌های بخشی و احیاگر در خصوص زنان بود که هرگز به تمامی تحقق نیافت. ایشان بسته به امید یا ناامیدی خود تبیین‌های متفاوتی از دلایل ناقص ماندن این جریان و تجویزهایی جهت توفیق آن در آینده ارائه می‌دهند.

این تنوع در طیف به اصطلاح انقلابی در زمان‌های انتخابات، در واکنش به اتفاقات جدید حوزه زنان و خلاصه در "آن"‌های روبه‌تزايد ظاهرتر می‌شود و واگرایی حقیقی خود را نشان می‌دهد. این واگرایی منحصر به دو کلان‌گروه اصلاح طلب و اصولگرا نیست، بلکه مرزها و برجسب‌ها در اینجا از هم پاشیده می‌شود و دیگر به راحتی نمی‌توان از سنتی، انقلابی، فمینیست و روشنفکر سخن گفت. البته این واگرایی بیش از آنکه امری تازه باشد، اغتشاشی ریشه دار است.

تاریخ این تنش‌ها را می‌توان تا آغاز انقلاب اسلامی، تا زمان رضاخان پهلوی و حتی صدراسلام پیش برد. ولی ما استقرار جمهوری اسلامی را به عنوان نقطه آغاز بررسی انتخاب می‌کنیم. در دوران انقلاب اسلامی رهبران و متفکران انقلاب چندان نگرش جنسیتی نداشتند و نگاه ایشان به مشارکت زنان در انقلاب به طور کلی مثبت و تحسین آمیز بود، ولی فردای پیروزی پرسش‌های بیشتری مطرح شد. پرسش‌هایی که در مجلس خبرگان و در "پایان باز" مباحثات پیرامون رجل سیاسی ظاهر شد و مداوما در نقاطی بحرانی و رسمی مثل انتخاب وزیر زن یا موارد حقوقی تر منتسب به اسلام مثل بحث اجازه همسر، استقلال مالی زن، اشتغال زنان، قوانین طلاق و ازدواج و یا موارد

دیگر مثل حضور زنان در ورزشگاه‌ها، گشت ارشاد، مباحث جمعیت و امثالهم خودنمایی می‌کنند.

پاسخ‌ها و حتی نحوه تقریر پرسش‌ها و مسائل طیف وسیعی را دربردارد: از برخوردهای کاملاً منتقدانه تا تعویق، پاسخهای بله، اما...، درخواست مهلت برای زمان مناسب، تصویر کردن مسائل حوزه زنان به شکل آسیب‌های اجتماعی و نهایتاً مواردی که از سوی گروه‌های سنتی‌تر، برچسب فمینیسم اسلامی دریافت می‌کند و حتی متهم به توطئه و حداقل فریب خوردگی نسبت به غرب می‌شود.

این گروه‌ها، تفاسیر، مفاهیم محوری و منازعات ایشان را به شیوه‌های مختلف می‌توان مورد مطالعه قرار داد. پژوهش‌های تاریخی، حقوقی، دین پژوهانه یا اجتماعی هر کدام زوایایی از مباحث زنان را روشن تر می‌کنند. در این مقاله تلاش می‌شود منظر دیگری علاوه بر رویکردهای کنونی به بحث زنان در ایران، پیشنهاد شود، منظری که به نظر می‌رسد بخشی از مسائل در فقدان آن، بدون رسیدگی می‌مانند و امید است با کوشش در این راستا، بستر جدید و زایایی برای گفت و گوهای سیاسی در حوزه مسائل زنان در ایران پدید آید.

منظر سیاسی در موضوعات زنان

یکی از مهم‌ترین رویکردها به مباحث زنان، منظر سیاسی است که البته به دو معنا قابل فهم است. نخست شناخت وابستگی‌ها و گرایش‌های سیاسی مدعیان و دعاوی ایشان که اتفاقاً رویه ای رایج در این عرصه در کشور ما است و بسته به عمق یا سطحی بودن نگرش اندیشه ورز سیاسی، با برچسب زدن به گروه‌های مختلف و تعیین یا درخواست اعلام موضع، مباحث را فیصله می‌دهد. ولی نگرش سیاسی دیگری به موضوعات زنان، نیاز است که به شیوه ای دیگر بتواند با طبقه بندی این گروه‌ها و تعریف مفاهیم محوری این مباحثات، قدری به روشنی و شفافیت موضوعات کمک کند و در حال حاضر غایب یا حداقل نادر است. "فلسفه سیاسی" یا "اندیشه سیاسی" در مباحث زنان، زاویه ای مغفول در گفتمان سیاسی بومی در این عرصه است که در عین حال به نظر می‌رسد ممکن است بتوان با روی آوردن به آن، شاهد گشودگی زبان و بیان ایرانی

اسلامی درباره مسائل خود، از جمله مسئله زن باشیم.

منظر سیاسی به معنای اندیشه و فلسفه سیاسی یکی از گزینه‌های رایج در مباحث حوزه زنان در ادبیات غربی است. دلایل این امر عبارت است از اینکه:

- فمینیسم، آغازی مشخصا سیاسی داشت؛ جنبش حق رای و سایر فعالیتهای سیاسی با افت و خیزهایی در دوره‌های مختلف فعالیتهای فمینیستی مشاهده می‌شد و تقسیم بندی‌های جناحی و بده بستان‌های متنوع با جریان‌های سیاسی و حاکمیت در تاریخ فمینیسم ادامه داشته و دارد، چنان که یکی از راه‌های طبقه بندی جریانها، سوگیری سیاسی آنها مثل لیبرال یا مارکسیست بودن است.

- بخش زیادی از تحقیقات و آثار فمینیستی در موضوعات سیاسی تالیف شده است. این آثار اقسام متنوعی از فلسفه سیاسی و نظریه و اندیشه سیاسی تا علوم سیاسی، مباحث سیاست گذاری و عملیاتی و معطوف به کاربرد را شامل می‌شود. به این ترتیب بسیاری از این نویسندگان و محققان، نظریه پرداز و فیلسوف سیاسی فمینیست، خطاب و تلقی می‌شوند.

- فمینیستهای عملگرا کنش‌های سیاسی فراوانی داشته و دارند و از خلال این کنش‌ها، توانسته اند تغییرات جنسیت محوری در قوانین و ساختارهای جوامع غربی ایجاد کنند. این اقدامات و عاملیتهای عینی، خود منجر به بازخوردها و تاملات نظری شده است. به این ترتیب بخشی از متون فمینیستی به گزارش، تحلیل، بحث و تامل درباب این اقدامات و سایر فعالیت‌های ممکن در آینده اختصاص دارد.

- با امحای مرز امر سیاسی از سایر امور و در واقع یکسان دانستن امر شخصی و هرامر زنانه با امر سیاسی، حوزه فمینیسم سیاسی نیز در نظر و عمل توسعه یافت. فمینیستها با شعار "شخصی، سیاسی است." کوشیدند مسائل زنان را از حوزه خصوصی و دایره غفلت خارج کنند تا مانند سایر مسائل اجتماعی و سیاسی به آنها هم توجه و رسیدگی شود. این توسعه، جنبه سیاسی فمینیسم را تشدید نمود. هرچند ممکن است این انتقاد مطرح شود که فمینیستها به "ناروا" همه مسائل زنان را وارد حوزه سیاست نموده اند و حتی سیاست را از معنای دقیق خود تهی ساخته اند، ولی عملکرد و آثار فمینیستها نشان می‌دهد که ایشان برای بیان سیاسی مسائل خود پیشرفتهای زیادی داشته اند.



شاهد این مدعا آن است که امروزه به دشواری می‌توان اثر و مولفی جدی در حوزه کلان سیاست و موضوعات مختلف آن یافت که اشاره ای به موضع خود در نسبت با زنان یا فمینیسم نداشته باشد.

به این ترتیب اندیشه‌های سیاسی فمینیستی هم زمان خصلتی بنیادگرا و مسئله محور دارد؛ یعنی مداوماً به باخوانی و بازاندیشی در مبانی دانش‌ها از جمله سیاست می‌پردازد و می‌کوشد سیاست را از نو با مواضع فمینیستی بیافریند. در عین حال روسوی مسائل عینی و انضمامی زنان در جهان واقع نیز دارد و حتی تلاش‌های نظری آن معطوف به بهبود وضعیت زنان است. این مسئله‌اندیشی نه تنها در کنش‌های فمینیستی بلکه در تاملات نظری فمینیست‌ها، در مثال‌ها و مصداق‌ها، در انتقادات و تجویزهای ایشان قابل مشاهده است. از این رو فمینیسم علاوه بر حیطه کنش و عمل، در عرصه فلسفه و نظر سیاسی نیز آثار و مباحث فراوانی ناظر به نسبت سیاست و جنسیت تولید کرده است.

ولی در حوزه ایرانی مباحث جنسیت و خانواده در ارتباط با سیاست، این توسعه مشاهده نمی‌شود و موارد موجود بیشتر در حالت بدوی و درآمیخته با سایر مباحث اند. به این ترتیب بیشتر به مناسبت‌هایی مثل سالگرد انقلاب اسلامی، انتخابات ریاست جمهوری، انتصابات وزرا و درگیری‌های جریان‌های اصولگرا و اصلاح طلب و یا در پاسخ به منازعه‌های بین المللی درباره اسلام و جنسیت یا وضعیت زنان در ایران و اتفاقات رسانه ای مباحثی مطرح می‌شود که همواره در همان سطح می‌ماند و ارزشی نمی‌افزاید. البته بخشی از این آمیختگی به ابهام و وسعت حیطه سیاسی در حال حاضر هم ارجاع دارد که شامل سیاست اجتماعی^۱، سیاست فرهنگی^۲، سیاست هویت^۳ و سیاست جنسیت^۴... می‌شود. به بیان دیگر این مباحث به دلیل نبودن در علوم انسانی غربی هم چندان مرز واضحی ندارند و خصلت وارداتی و ترجمه ای آنها در ایران منجر به ابهام مضاعف این

1 . societal politics

2 .cultural politics

3 . identity politics

4 .gender politics

مباحث می‌شود.

سابقه و کاربردهای نوین اندیشه سیاسی

به نظر می‌رسد صورت بندی و ایضاح بخشی از این مباحث در قالبهای نظری و انتزاعی تری از قبیل فلسفه سیاسی، نظریه‌های سیاسی و علوم سیاسی ممکن باشد. نظر به در هم تنیدگی این حوزه‌ها می‌توان "اندیشه سیاسی" را به عنوان برچسبی عام در نظر گرفت که به طور کلی به مباحث حوزه "قدرت و قدرت نهادینه شده" می‌پردازد و می‌تواند دامنه‌ای وسیع از توصیف واقعیتها، تبیین‌های ناظر به چرایی و چگونگی پدیده‌ها و روابط آنها، ارزش‌های سیاسی و توصیه‌ها و تجویزهای سیاسی را دربرگیرد. این توسعه تاحدی به سبب شیوه‌های متاخر درک و پی‌جویی قدرت نیز هست. شیوه‌هایی که در حال حاضر در نسل‌های جوان تر پژوهشگران سیاست، جامعه‌شناسی و مطالعات زنان و نیز کنشگران زن، در حال ترویج است. البته بسیاری از ایشان نه در فضای آکادمیک و رسمی، بلکه در فضاهاى کمتر رسمی یا اساساً مجازى در حال نظرپردازی هستند و زبان و ادبیات آنها - شاید به دلیل تاثر از مولفان غربی - به ترکیب‌های نوی میان رشته‌ای نزدیکتر می‌شود. به این ترتیب با توسعه ادبیات موجود درباره نسبت زن و سیاست پس از انقلاب اسلامی و حتی زن انقلابی به عنوان نوعی خاص از سوژه سیاسی می‌توان به پرسش‌ها و تنش‌های این عرصه پرداخت و کوشید با مطالعات طولی-تاریخی یا عرضی-مفهومی، مسایل زنان در جمهوری اسلامی را به شیوه‌هایی غنی‌تر درک و تفسیر نمود.

شاید یکی از نخستین پرسش‌هایی که در این حوزه به ذهن برسد، این است که اساساً باید مشخص کرد سیاست به چه معناست؟ سید صادق حقیقت معتقد است که چهار مفهوم مختلف در سیاست قابل تمییز است:

الف) هنر حکومت و فعالیت‌های دولت: در این تعریف سنتی، اکثر مردم و نهادها و فعالیت‌های اجتماعی از عرصه سیاست خارج می‌شوند.

ب) سیاست به مثابه فعالیت عمومی در مقابل امور خصوصی.

ج) سیاست به عنوان ابزار حل نزاع‌ها و اختلافات به جای زور و سرکوب.



د) سیاست به عنوان تولید، توزیع و استفاده از منابع حیاتی که به "قدرت" مربوط می‌شود. (حقیقت، ۱۴۰۰، ۲۵۹)

علم "سیاست" به معنای دانشی است که از "مدینه" و مناسبات مدنی بحث می‌کند و سرآغاز آن هم زمان با فلسفه به یونان باستان منتسب می‌شود. در نظر یونانیان، برترین پیوندهای انسانی در پیوستگی خاصی از مردم یک شهر (Polis) شکل می‌گیرد. این پیوند شهروندی در شهرهای مستقل یونانی و میان مردم آزاد و برابر، بیرون از پیوندهای خانوادگی سامان می‌یافت و سایر ارتباطات دینی و خانوادگی، تابعی از آن بود. شهر یونانی، حوزه مصالح عمومی بود و این مصالح با شهروندان اتحاد داشت و مانند مفهوم جدیدتر "ملت" جدا از "دولت" نبود. فارابی این پیوند شهروندی را به "مدنی" و دانش آن را "علم مدینه" خواند و بعدها "سیاسی و علم سیاست" جایگزین تعابیر مذکور شد. (طباطبایی، ۱۳۸۷، ۲۲-۲۳)

غالباً افلاطون بنیان‌گذار فلسفه سیاسی خوانده می‌شود، زیرا او بحران‌های سیاسی یونان را از دیدگاهی فلسفی تحلیل می‌کرد و می‌کوشید با بنیادگذاری فلسفه، راه حلی برای آن بیابد. (همان، ۵۶) به این ترتیب فلسفه سیاسی، بخشی از فلسفه است و به روش فلسفی مقید است. بعدها در دوران اسلامی، فارابی کوشید نظام فلسفه سیاسی را بسط دهد. این سنت همپا با سنت فلسفه اسلامی و حکمت عملی در دوره‌های مختلف و با افت و خیز ادامه یافت. با کم رونقی فلسفه اسلامی و درآمیختن آن با سایر علوم اسلامی، فلسفه سیاسی نیز بیشتر سمت و سوی اخلاقی یافت و بعدتر در ایران با ملاحظات شیعی همراه شد.

ملاحظه مهم دیگر درباره "موضوع" فلسفه سیاسی است. در گذشته فلسفه‌های سیاسی بر قدرت به معنای حاکمیت، حاکمان و بهترین شیوه حکومت متمرکز بود، ولی در حال حاضر مشی فلاسفه سیاسی چنین است که قدرت‌های متکثر و منتشر در سطوح مختلف را نیز موضوع سیاست و تحلیل فلسفی می‌دانند. اساساً علوم سیاسی معاصر، دیگر تنها بر حاکم متمرکز نیستند و اعمال قدرت‌های گروه‌های متنوع اجتماعی را به انحای مختلف مطالعه می‌کنند. به همین دلیل مرزهای آنها با سایر علوم انسانی مثل اقتصاد و جامعه‌شناسی و تاریخ تاحدی مبهم می‌شود. پس قول به توسعه حوزه

سیاست منحصر به فمینیست‌هایی نیست که معتقدند "شخصی، سیاسی است". البته تمام مناسبات قدرت، سیاسی نیستند، ولی سیاست، متضمن تصمیم‌گیری درباره افراد، مرزبندی حوزه‌های دخالت و رهاکردن و نیز بالقوه با همه حوزه‌های زندگی مرتبط است. هم چنین به واسطه سیاست، حدود اعمال قدرت افراد و نهادها مشخص می‌شود. به این ترتیب می‌توان هم مباحث سیاسی سنتی و از قبل موجود را در نسبت با جنسیت مورد بازخوانی قرار داد و به نتایج و دانش‌های جدید رسید (میلر، ۱۳۸۸، ۱۳۱-۱۳۲) و هم موضوعاتی علاوه بر حکومت را در نسبت با جنسیت مورد مطالعه قرار داد و به نتایجی از جنس فلسفه سیاسی رسید.

به بیان دیگر از سویی برخی پرسش‌ها به شکل سنتی در فلسفه سیاسی مطرح بوده و هنوز هم هستند. مثلاً پرسش‌هایی مثل اینکه اصولاً چرا به حکومت نیاز است؟ چرا باید از حکومت، تبعیت کرد؟ حاکمان باید چگونه افرادی باشند؟ و... ولی برخی از پرسش‌ها یا پاسخ‌ها با تحول جامعه و حکومت تغییر می‌کند. برای مثال با ظهور ارزش‌های مدرن مانند آزادی و برابری یا پیدایش و همه‌گیری حکومت‌های دموکراسی یا فن‌آوری‌های اثرگذاری چون اینترنت، مباحث جدیدی امکان طرح می‌یابند که بیشتر به افراد تحت حاکمیت و نهادها و گروه‌های دیگر توجه می‌کند. (میلر، ۲۳، ۱۳۸۸) این گسترش، به معنای کاهش اهمیت مباحث حول حاکمیت نیست. اتفاقاً دولت امروزی به شیوه‌های بسیار متنوع تری نسبت به گذشته، زندگی انسانها را تحت تاثیر قرار می‌دهد و پیچیدگی‌ها و پرسش‌هایی بیش از "چه کسی باید حاکم باشد؟" پیش روی اندیشه ورزان می‌گذارد که خود منجر به طرح مباحثی کم سابقه و "ظاهراً کمترسیاسی" در آثار سیاسی می‌شود.

نکته دیگر تمایز میان علوم سیاسی و فلسفه سیاسی است. در گذشته دانش سیاست به معنای فلسفه سیاسی یا حکمت سیاسی بود که در پی تعیین و تشخیص اهداف و غایات مطلوب، تمهید ابزارها و شرایط لازم برای دستیابی به اهداف خیر توسط حکومت بود و هم چنین می‌کوشید با شناسایی موانع تحقق حکومت و حاکمان خوب، بر آنها غلبه کند. ولی با غلبه جریان‌های اثبات‌گرا و تجربه محور بر علوم انسانی، دانش‌های سیاسی جدید پدید آمدند که بیشتر در پی "توصیف دقیق و توضیح

پدیده‌ها" با روشهای جدید است. علوم سیاسی مانند سایر علوم، دل مشغول روش و دقت است و فلاسفه سیاسی و مشی ایشان را فاقد انضباط علمی و فلسفه سیاسی سنتی را حاصل ذهن و سلايق فردی می‌داند. به این ترتیب نگاه غایت محور و اهداف تجویزی ایشان را نیز "علمی" نمی‌داند. البته در سالهای اخیر جنبشهایی جهت احیای علوم سیاسی به شیوه گذشتگان پدید آمده که به جای توضیح، دل مشغول تدبیر امور است و مانند قدیم سعادت را به جای دقت، هدف علم سیاست می‌داند. (بشیریه، ۱۱۹، ۱۳۹۶-۱۲۲) به هر ترتیب هرچند موضوعات فلسفه سیاسی و علوم سیاسی مشترک است، هدف و روش آنها متفاوت است. هدف فلسفه سیاسی، ارزش مدارانه و به نیت ارزیابی و تجویز است ولی علوم سیاسی، هدف توصیف و تبیین را دنبال می‌کنند. روش‌های علوم سیاسی نیز ذیل روشهای علمی در علوم اجتماعی طبقه بندی می‌شوند ولی روش فلسفه و اندیشه سیاسی، تابعی از مشی اهل فلسفه است. البته نظریه پردازان، مکاتب فلسفی مختلفی دارند و فلاسفه سیاسی هم منعکس کننده همان تنوع در فلسفه‌های معاصر هستند. به این ترتیب ممکن است در تحلیل خود، رویکرد پدیدارشناسانه، تحلیلی، انتقادی، تاریخی یا... داشته باشند.

نکته مهم این است که اگر نتوانیم میان اصولی که بر پایه آنها به داوری مبنایی می‌پردازیم، و اصولی که بر مبنای آنها، داوری‌های سیاسی روزمره مان را انجام می‌دهیم، سازش برقرار کنیم، در معرض عملکرد اقتضایی و تسلیم به شرایط بیرونی هستیم. تفکیک مفهوم فضیلت به دو بخش متمایز از هم یعنی فضیلت سیاسی و فضیلت شخصی به بیان منتقدان تفکر غربی یکی از شوم‌ترین رهاوردهای تحولات اندیشه سیاسی بود که قدرتی جداگانه به پدیده‌های سیاسی بخشید و آنها را به طور اساسی از شمول معیارهای ارزشیابی، به ویژه ارزشیابی‌های اخلاقی که به طور معمول به کار گرفته می‌شوند، مستثنی کرد. (اتول زول، ۷۴۹، ۱۳۸۷)

مروری تاریخی بر اندیشه سیاسی و مساله زن

چنان که اشاره شد مباحث مربوط به جنسیت و خانواده در اندیشه سیاسی غربی، غالباً در فلسفه سیاسی فمینیستی انعکاس یافته است. فلسفه سیاسی فمینیستی،

ریشه در فعالیتهای سالهای ۱۸۴۰ فمینیستها و مباحث برابری و حق رای دارد. در موج دوم، مباحث حول محور جنبشهای مدنی و آگاهی فمینیستی، سوگیری کاملاً سیاسی داشت. در همین زمان تالیفات سیاسی فمینیستی مانند سیاست جنسی اثر کیت میل (۱۹۷۰) رونق گرفتند و بحث "زن به مثابه سوژه سیاست فمینیستی" اهمیت یافت. با تقویت فعالیتهای نظری و گسترش فمینیسم، چهار جناح سیاسی پدیدار شدند که تا حد زیادی انعکاس منازعات دوران جنگ سرد بودند: فمینیستهای لیبرال (به موازات لیبرالهای امریکایی)، فمینیستهای مارکسیست (به موازات مارکسیستهای شوروی)، فمینیستهای سوسیالیست (سوسیالیستهای اروپایی) و فمینیستهای رادیکال که در واقع تنها گروه مستقل و اصیل فمینیستی بودند.

از آن سو فلسفه سیاسی در معنای عام آن از حدود دهه ۱۹۸۰ شروع به تغییر اساسی کرد و پرسش اصلی خود را از محور "حاکمیت" به "جامعه مدنی و مردم" منتقل کرد. یکی از دلایل این تغییر، رونق نهادهای بینابینی حاکمیت و مردم از اتحادیههای کارگری تا باشگاههای کتابخوانی و انجمنهای مردمی مختلف بود. فلسفه سیاسی فمینیستی به تبع این تغییر به جامعه مدنی و موضوعات غیرحاکمیتی سیاسی توجه کرد. در دهه دوم قرن بیستم اخلاق جهانی، حقوق بشر، معلولان، اخلاق زیستی، تغییرات اقلیمی، توسعه جهانی، حقوق اقلیتها و... موضوع نظریه‌های سیاسی فمینیستی شد و امروزه دسته‌بندی نظریه‌های سیاسی فمینیستی به سادگی گذشته نیست. (Stanford encyclopedia)

اما در جهان اسلام به طور سنتی رابطه میان جنسیت و سیاست، متفاوت از غرب بوده است و سیر تحولات متفاوتی را دنبال کرده است. در فضای سنت از سویی جلوه‌هایی از حضور زنان در حوادث صدر اسلام و در زمان حکومت اسلامی نبوی مشاهده می‌شد و از سوی دیگر احادیثی دال بر عدم مناسبت زنان با حکومت و امور سیاسی رواج داشت. هم چنین احادیث تنقیصی درباره زنان، موضعی کلی ناظر به انحصار ایشان به نقشهای خانوادگی ارائه می‌داد. به علاوه فرهنگ جوامع عرب و غیرعرب پیش از اسلام هم که نافی حضور و صلاحیت سیاسی زنان بود، هم چنان زنده بود. بعدها در عصر خلافت صرف نظر از استثنای عباسیان، زنان حضور چندانی در عرصه

سیاسی نداشتند و مورد عباسیان نیز محل بحث و اختلاف است. (زین العابدینی و داوری، ۱۳۸۸،)

در عصر جدید و با ظهور خلافت گرایان معاصر که نوگرایان سیاسی اهل تسنن به حساب می‌آیند، مسئله مشارکت سیاسی زنان بیشتر در عمل پذیرفته شد تا نظر. به بیان دیگر به نظر می‌رسد متاثر از فرایند مدرنیزاسیون و به اقتضای ارتباط با جوامع غربی، تغییراتی در جوامع اسلامی و زنان رخ داد که بیشتر از نوع تغییر اقتضایی، بدون برنامه و فکر نشده بودند. این دوگانگی موجود بین نظر و عمل منجر به موضع گیریهای متفاوتی در میان اندیشمندان اهل تسنن نسبت به زنان شده است و هر کدام هم به ادله ای از نصوص دینی استناد می‌کنند. (فیرحی، ۱۳۹۳، ۱۶۲-۱۶۳) به این ترتیب برخی با تغییرات رخ داده در جامعه همراه شدند و حتی آنها را منطبق با اسلام راستین دانستند و برخی این تحولات را انحراف و آسیب اجتماعی تلقی کردند. نخستین فمینیستهای مسلمان از بستر این تنشها ظهور کردند.

هرچند در میان شیعیان و در کشور ایران نیز نواندیشی‌های سیاسی در زمان مشروطه ظهور کرد، ولی در آن زمان، مسئله زنان در نظر اندیشمندان سیاسی اهمیت جدی نداشت و بالطبع به آن به ندرت پرداخته شده است. میرزای نائینی در مباحث خود هیچ اشاره ای به جنسیت نمی‌کند، شیخ فضل الله نوری، در رساله "حرمت مشروطه" یکی از ویژگی‌های احکام اسلامی را نابرابری و تفاوت بین زن و مرد در موضوعات مختلف می‌داند و هرگونه "ادعای مساوات" در شئون انسان را دکانی در مقابل صاحب شریعت معرفی می‌کند. (همان، ۲۳۸)

البته از حیث عینی، بعد از مشروطه انجمن‌ها و جراید زنانه ای به چشم می‌خورند که حاکی از نقش آفرینی بیشتر زنان نسبت به گذشته هستند. ولی در گفتمان رسمی، رویکرد غالب نسبت به زنان مثبت نبود. رویداد شاخص در این باره در روز ۸ شعبان ۱۳۲۹ رخ داد. در بحث ماده چهارم از فصل دوم قانون اساسی مشروطه ایران آمده بود: «اشخاصی که از حق انتخاب نمودن مطلقاً محروم اند: اول- نسوان» محمد تقی وکیل الرعایا، نماینده همدان این سوال را مطرح کرد که با توجه به اینکه "نسوان یک قسمت از مخلوق خداوند است... با کدام دلایل منطقی می‌توانیم آنها را محروم بکنیم؟"

ذكاء الملك وکیل دیگر سلب حق رای زنان را بدیهی دانست و افزود هر وقت ممکن بود زنها بیایند، فوراً تصدیق خواهیم کرد. ولی سید حسن مدرس، یکی از مجتهدین پنج گانه ناظر در مجلس دوم مشروطه، بیان دلیل را لازم دانست و گفت «... امروز بدنام به لرزه آمد. اشکال بر کمیسیون اینکه اولاً نباید اسم نسوان را در منتخبین برد که از کسانی که حق انتخاب ندارند نسوان هستند. مثل این که بگویند از دیوانه ها نیستند. سفها نیستند... از روی برهان باید صحبت کرد و برهان این است که امروز ما هرچه تامل می‌کنیم می‌بینیم خداوند قابلیت در اینها قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب را داشته باشند. مستضعفین و مستضعفات و آنها از آن نمره اند که عقول آنها استعداد ندارد. گذشته از اینکه در حقیقت نسوان در مذهب اسلام ما در تحت قیمومیت اند. الرِّجال قَوَّامون علی النساء در تحت قیمومیت رجال هستند. مذهب رسمی ما اسلام است. آنها در تحت قیمومیت اند. ابداً حق انتخاب نخواستند داشت. دیگران باید حفظ حقوق زنها را بکنند که خداوند هم در قرآن می‌فرماید در تحت قیمومیت اند و حق انتخاب نخواستند داشت، هم دینی و هم دنیوی.» (مجلس شورای ملی مجموعه قوانین دوره قانونگذاری نخست - ۱۲ مهر ۱۲۸۵ تا ۲ تیر ۱۲۸۷ - ص. ۳۴-۳۸) گفتار شهید مدرس چنان منطبق با شرایط دینی، عینی، فکری و سیاسی آن زمان است که هیچ اهل علمی بر آن خرده نمی‌گیرد. (جعفریان، ۱۳۸۹، ۲)

با گذر زمان و افزایش تعامل با غرب شاهد پرننگتر شدن مسئله "زنان و سیاست" هستیم ولی صف بندی‌ها غالباً به این شکل است که متدینین در مقابل نقش آفرینی "رسمی و دولتی" سیاسی زنان می‌ایستند، زیرا این تغییر را هم بسته و همراه با استعمار فرهنگی و تضعیف مسلمین می‌یافتند. بعدها در دوره پهلوی و به تبعیت از جریانهای غربگرا، حاکمیت به اشکال خاصی از جمله تاسیس انجمن‌های مختلف می‌کوشد زنان را در برخی امور اجتماعی دخالت دهد. ولی به سبب پیوند کشف حجاب با آزادی زنان، فعالیت‌های زنانه حکومتی از سوی عموم مردم و زنان با واکنش منفی روبه رو می‌شد. تنها عده کمتری از زنان غربگرا و متعلق به خانواده‌های نخبگان حکومتی با این اقدامات همدل و همراه بودند. به علاوه بسیاری از این اقدامات حتی از سوی منتقدان انقلاب اسلامی هم ظاهری، بی‌مبنا، بی‌توجه به مسائل واقعی زن ایرانی و غیرصادقانه تلقی

می‌شوند.

در مقایسه با نظریه‌های مشروطه شیعه و عملکرد جریان‌های رسمی دینی که تفاوتی با تحلیلهای سنتی در خصوص موقعیت زن در زندگی سیاسی نداشتند، اندیشه‌ها و مواضع امام خمینی در زمان انقلاب اسلامی درباره فعالیت سیاسی زنان نقطه عطف مهمی را نشان می‌دهد. البته ایشان قبل از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ظاهراً باتوجه به برخی نابسامانیهای اخلاقی ناشی از کشف حجاب در دوره پهلوی، آشکارا به مخالفت با حضور زنان در عرصه‌های سیاسی پرداخت و با استناد به احکام اسلامی و قانون اساسی مشروطه، لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را مورد انتقاد قرار داد. در واقع از سال ۱۳۳۹ که بحث برخی اصلاحات در قانون مطرح شده بود، حق رای زنان نیز مورد توجه و مباحثه و حتی نگارش برخی آثار قرار گرفته بود. در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی، بر اساس مصوبه دولت در ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ به زنان حق رأی داده شد. ولی از دیدگاه امام خمینی، دخالت زنان در انتخابات، یا اعطای حق رای به زنان، تعبیرات فریبنده رژیم پهلوی بودند که جز بدبختی و ظاهرسازی و همراهی و تایید بیشتر غربگرایی، رهاوردی نخواهد داشت. غالب علما و مراجع دیگر و حتی بسیاری از گروه‌های مردمی دیگر نیز به همین ترتیب با حق رای زنان مخالفت کردند.

ولی با تغییر شرایط اجتماعی و چارچوب نظری حاکم بر سیاست جمهوری اسلامی، امام خمینی پس از انقلاب به لزوم شرعی حضور زنان در انتخابات و مجلس و امثالهم حکم کردند. ایشان براین عبارت بارها تاکید و در عمل نیز اثبات کرد که "زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت بکند... شما همان طوری که تاکنون در نهضتها دخالت داشتید و سهمیم بودید در این نهضت و سهمیم بودید در این پیروزی، حالا هم باز باید سهمیم باشید؛ و هر وقت اقتضا بکند نهضت کنید، قیام کنید. مملکت از خود شماست ان شاء الله." (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۶، ۳۰۱) به این ترتیب در اندیشه و کنش از نظریه‌های سنتی، مشروطه و حتی آرای علمای دوران پهلوی درباره محدودیت حضور زنان در امور سیاسی آشکارا فاصله می‌گیرد.

با ظهور انقلاب اسلامی، تحولات مختلفی در عرصه زنان رخ داد که برخی امتداد تحولات جهانی و برخی خاص ایران بود. درباره کم و کیف این تحولات و استناد آنها به

انقلاب ۵۷ اختلاف نظرها بسیار است. بسیاری از مناقشات عمده در این بحث از مبدا انقلاب اسلامی آغاز می‌شوند. تاثیر انقلاب اسلامی در حضور سیاسی زنان به انحای مختلف تفسیر شده است: بازگشت به عقب و ارتجاع پس از پیشرفتهای عصر پهلوی، ادامه روند قبلی بدون تفاوت محسوس، بهره‌برداری‌های موردی از زنان بدون تغییر در چارچوب سنتی، تسریع و تشدید حضور سیاسی زنان تا تحول پارادایمی و انقلاب در وضعیت زن ایرانی و...

هر شیوه تفسیر انقلاب اسلامی از این حیث، پرسش‌های دیگری را به همراه خواهد داشت. مضاف بر اینکه تحلیل سایر نقاط عطف پس از انقلاب نیز ساده نیست. دولتهای مختلف، رفتارهای متنوعی در نسبت با مسائل زنان داشته‌اند و با توجه به تکرر قوا و تفاوتها و احيانا تناقض‌های رفتاری و گفتاری، داوری درباره رویکرد کلی جمهوری اسلامی به زنان دشوار است. شاید اساسا چنین رویکردی وجود هم نداشته باشد. به علاوه در عرصه نظر، هم چنان مناقشات دینی و فقهی درباره نسبت زن و سیاست زنده است و حداقل هرچهار سال با طرح بحث ریاست جمهوری و وزارت زنان دائما بازخوانی و مباحثه می‌شود. در واقع از منظر فقهی و نقلی در گفتمان دینی، رویکردی که زنان را به کلی برای هیچ امر سیاسی مناسب نمی‌داند، اهمیت دارد؛ ولی مناقشات جدیدی در ساحت عمل در جریان است که می‌تواند صورت بندی نظری شود.

امکان‌های پژوهشی و تحلیلی در اندیشه سیاسی انقلابی نسبت به زنان

نقش سیاسی زنان انقلابی، تفاوتها و شباهتهای تحولات سیاسی زنان ایرانی با زنان سایر کشورها، زنان و فضای مجازی، منازعات سیاسی بین‌المللی در موضوعات زنان، نسبت سیاست و امرجنسی، "زنانه" شدن برخی عرصه‌ها از جمله سیاست و سیاستهای زنانه جدید، ارزیابی نقش زنان در رابطه با جریان‌های سیاسی مختلف، جدالهای سیاسی در موضوع حجاب و اختلاط یا عدم اختلاط و... از جمله مباحث زنده در عرصه سیاست ایرانی است که در همه آنها، نه تنها امکان، بلکه ضرورت پرداخت اندیشه ورزانه و فلسفی وجود دارد.

خاصه آن که مناقشات این عرصه، محدود به سپهر سیاست به معنای مشخص آن



نیست. تحولات قوانین حوزه خانواده بسیاری اوقات بیش از دلالت‌های فقهی و تبعات حقوقی، عرصه مبارزات سیاسی بوده‌اند. تحولات اقتصادی و آموزشی و نیز تعاملات جامعه ایرانی با غرب در عرصه‌های مختلف مکرراً به تفاسیر و تبعات سیاسی آشکار و پنهان منجر شده است. فضای مجازی جدیدترین ساحت ظهور فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی در جهان، از جمله ایران است. زنان ایرانی به طرق مختلف در این عرصه فعالیت می‌کنند. از سویی حضور طبقاتی خاص از زنان، باعث کژتابی یا کاستی در نمایش و فهم نسبت واقعی همه زنان ایرانی با مباحث مختلف می‌شود و از سوی دیگر نمی‌توان فعالیت‌های این فعالان را که بیشتر به طبقات بالای اجتماعی و اصطلاحاً نخبه تعلق دارند، نادیده انگاشت. برخی پژوهشگران برای تکمیل این تصویر کوشیده‌اند سایر عرصه‌های "ظاهراً غیرسیاسی" را که زنان ایرانی در آن فعالیت سیاسی دارند، کشف و تحلیل کنند. عرصه هنر، دانش، اقتصاد و نهادهای غیردولتی در غیاب یا کمبود میدان سیاسی، فضاهایی گشوده‌تر برای زنان فعال از گروه‌ها و زمینه‌های مختلف فراهم می‌کنند. اینکه این عرصه‌ها در نقاطی بحرانی بدل به آوردگاه سیاسی گروه‌های مختلف می‌شوند، نشان از پیوند عمیق و جدی ساحت سیاست با جنسیت و خانواده در ایران دارد.

به علاوه تحولات جهانی در فرهنگ به فرهنگ سیاسی همه کشورها کمابیش سرایت کرده است. اهمیت روزافزون ارزش‌هایی چون آزادی و برابری در جهان مدرن، یکی از زمینه‌های اهمیت یافتن مباحث اندیشه سیاسی مربوط به زنان است، چنانکه یکی از دلایل اصلی کم‌توجهی به این موضوع در سنت اندیشه سیاسی در غرب و نیز ایران، عدم محوریت همین ارزش‌ها بوده است. به بیان دیگر موج‌های جهانی در تحولات سیاسی، خواه ناخواه کشور ما را هم درگیر می‌کند و یکی از مهم‌ترین محورهای این تحولات، مسائل و مباحث زنان است. در واقع از این هم باید پیش‌تر رفت: امروزه وضعیت زنان، شاخص سنجش وضعیت سیاسی کشورها به ویژه در عرصه آزادی و برابری تلقی می‌شود.

کوتاه آنکه هم تحولات متعدد و متفاوتی در ساحات مختلف زندگی زنان ایرانی رخ داده است و هم غالب این تحولات مورد خوانش‌های متنوع قرار گرفته است.

نظرپردازان نیز واکنش‌ها و تجویزهای متنوع و حتی متغییری داشته‌اند که حاکی از وضعیت "در حال تغییر" سیاست و مسئله زن در ایران است. با توجه به اینکه نظریه پردازان سیاسی ایرانی به شکل تخصصی در این زمینه کمتر بحث کرده‌اند و غالباً ذیل سایر مسائل به آن پرداخته‌اند، این آرا را اولاً در صورت وجود باید از سایر مباحث استخراج و استنباط نمود. چه بسا بسیاری از این مباحث نیز در آثار بزرگان حوزه‌های دیگر علوم انسانی پراکنده‌اند. علمای اسلام، سیاستمداران، جامعه‌شناسان، حقوق دانان و روشنفکران و فمینیست‌ها مطالب زیادی در موضوعات مربوطه طرح کرده‌اند که قابل تفصیل و پی‌جویی است. البته بسیاری از این آرا بدون پرداخت به مبانی و مفاهیم بنیادی یا سنجش انسجام درونی و التزامات نظری یا عملی مطرح می‌شوند. همه این موارد می‌تواند و باید در پژوهش‌های حوزه زنان، مورد توجه قرارگیرد تا با تدقیق مفاهیم و تصویر تطورات بتوان به سناریوهای بهتری برای آینده زنان در جمهوری اسلامی رسید.

در عین حال به نظر می‌رسد فصل مفصلی از موضوعات و مسائل وجود دارد که هم‌چنان از بعد اندیشه‌ای، فلسفی، مفهوم‌شناسی و این‌گونه رویکردها بدانها توجه نشده و امید است این پرداخت بتواند باب جدید در حوزه زنان و مسائل روبه‌تزايد این عرصه بگشاید.

جمع‌بندی

چنان‌که گذشت علی‌رغم وجود مناقشات و چالش‌های جدی در نسبت سیاست و جنسیت در ایران، پرداخت تخصصی و جدی به این حوزه بیشتر از سوی اندیشمندان و پژوهشگران منتسب به جریان‌های فمینیستی و سکولار صورت گرفته است و کمتر در ادبیات سیاسی-فلسفی عالمان انقلابی و متدین، سهم داشته است. حال آنکه به نظر می‌رسد منظر اندیشه سیاسی، یکی از زوایای مغفول و در عین حال مهم در فهم مسائل زنان و خانواده در ایران حاضر است. در غیاب این گفتگوی علمی از سوی ما، چاره‌ای جز فهم مسائل زنان با ادبیات سیاسی فمینیستی و مفاهیم وارداتی نمی‌ماند. لذا اولاً باید به گردآوری و تکمیل اجزای این حوزه به مثابه حوزه‌ای شایسته، جهت مطالعات



بین رشته ای و صورت بندی مسائل بومی پرداخت تا در وهله بعد بتوان ضمن بازخوانی ادبیات موجود، به پرسش های نیندیشیده و زمینه های پژوهشی، رسیدگی نمود.

اهمیت نظری این موضوع در بافت کلی تر روشن می شود که متون فمینیستی ایجاد می کنند. چنان که بسیاری از منتقدان علوم انسانی غربی، به خصوص نویسندگان زن غیرغربی بیان می کنند متون فمینیستی و آثار حوزه زنان با یکسان خواندن تاریخی و مادی زنان در کشورهای غیرغربی، تصویری استعماری و حاوی پیش فرض های خطا ایجاد می کنند که خودآگاهی مردم غیرغربی را تحت تاثیر قرار می دهد، تا چه رسد به دانش ها و دانشمندان درگیر در متون غربی را. این امپریالیسم دانشی در سکوت یا ضعف رقبای علمی و روایی بومی، با روش ها و پیش فرض های خطای خود تصویری از زن جهان سوم می سازد که در آن "همه" "زنان" در کشورهای مسلمان زندگی ناقص و بی کیفیتی دارند، فقیر و بی سواد و سنت زده و خرافاتی هستند، خانواده محور و نهایتا قربانی ستم مردان غیرغربی اند. این توصیف در خدمت تجویز خشن و تهاجمی "زنان مسلمان را از مردان مسلمان نجات دهید!" استخدام می شود و نه فقط در کتاب ها، بلکه بر زمین واقعیت در جنگ های اخیر علیه افغانستان، عراق، فلسطین و.... اجرا می شود. (موهانتی در علینقیان، ۱۴۰۲، ۵۲-۵۶)

هم چنین فایده ی مطالعات و نظریه های سیاسی نظر به بصیرتی که درباره وقایع و جریان های سیاسی ارائه می کنند، کمابیش واضح است، به خصوص که این مطالعات با تاکید بر مسئله جنسیت نیاز به بازآفرینی دارند. اما نظریه پردازی های سیاسی، ویژگی دیگری نیز دارند و آن اینکه گاهی خصلت ماتقدم نسبت به آینده می گیرند و بر سیاست در آینده تاثیر می گذارند. یعنی هم به فهم ها از جهان حاضر شکل می دهند و هم ممکن است کنش های سیاسی و تغییر عامدانه آینده را در دستور کار خود قرار دهند. به بیان دیگر امروز باید از افق و وضعیت مطلوب زن در جمهوری اسلامی و حتی آرمان سیاسی زن ایرانی پرسید، در غیر این صورت تابعیت فرهنگی و اجتماعی ما نسبت به تحولات فرهنگی غرب در عرصه سیاسی هم تداوم خواهد داشت و حتی زنان انقلابی هم زبان و بیانی جز امر موجود برای فهم و فعالیت نخواهند یافت. پس هدف کلان این تلاش، فهم موقعیت سیاسی زنان در جمهوری اسلامی ناظر به مسیر طی شده و امکان های پیش رو